

ماهیت انقلاب 57 و شعبده "انقلاب در انقلاب"

رحمان کاظمی

(این مقاله در دو قسمت، در این شماره و شماره آینده راه توده منتشر می شود)
آن بخش از حاکمیت که با چهره نیمه نظامی- نیمه روحانی اکنون قدرت را قبضه کرده و راست تر و ارتجاعی ترین سیاست های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را با مارک "انقلاب در انقلاب" به میدان آورده، در اصل گورکن انقلاب 57 است. مردم خشت نفرت را بر خشت نفرت می گذارند و حاکمیت آگاه از عمق بحرانی که سرپای جامعه را فرا گرفته، نام آنچه را علیه توده مردم، کارگران و زحمتکشان کشور می کند "انقلاب" نهاده و رهبر جمهوری اسلامی از رویش نیروی جدید انقلابی سخن می گوید و زنده شدن آرمان های انقلاب 57! اگر گفته های اخیر او که هفته گذشته به بهانه سخنی با دانشجویان و دانشگاهیان بیان شد معیار انقلابی باشد، بنابراین سرکوب کارگران، ویران روستاها، سرکوب آزادی، بازگشت و سلطه خرافات بر جامعه و ستیز با ماهیت واقعی انقلاب 57 باید عین انقلاب باشد!!

اما واقعیت خلاف عملکرد رهبر و دولت برگزیده اوست و جامعه ایران علیرغم همه بغرنجی ها، برخلاف مسیری که حاکمیت می خواهد برای آن تعیین کند به حرکت خود ادامه می دهد، زیرا انقلاب بهمن 57 در ایران سر آغاز فصلی تازه در تاریخ کشور ما بود. این انقلاب توانست برای نخستین بار و در وسیع ترین سطح، میلیون ها زن و مرد و پیر و جوان را به عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی وارد کند. بر اثر این انقلاب، بویژه به برکت خصلت توده ای آن و از خلال مبارزات، تضادها و تناقض ها، سرانجام شرایط مساعد برای گذار جامعه ما به دورانی نوین پدید آمد، که علیرغم همه مقاومتی که ارتجاع اقتصادی و مذهبی در برابر آن می کنند، به مسیر تکاملی خود ادامه می دهد.

در سال های اخیر، شبه نظریه هایی در ارتباط با این روند تکاملی و بویژه در توضیح مقاومتی که در برابر آن می شود، مطرح شده که پیروزی انقلاب بهمن 57 را در چارچوب به اصطلاح "تقابل تاریخی" سنت و مدرنیته جای داده و این انقلاب را به عنوان "واکنش سنت در برابر مدرنیته" و یا بعضاً "انتقام" سنت از مدرنیته تعبیر می نماید. بر اساس این شبه نظریه ها گویا سرعت نوسازی و مدرنیسم یا به گفته برخی دیگر "غربی شدن" جامعه ایران در دوران دیکتاتوری شاه چنان شتاب گرفت که اقشار و لایه های سنتی یا "توده های مسلمان" جامعه توان انطباق یا "تحمل" آن را نیافتند و در نتیجه به واکنش در برابر آن پرداختند و به انقلاب روی آوردند.

دو جریان عمده در ترویج این شبه نظریه ها منافع جدی دارند. سلطنت طلبان که بر این اساس خود را نماینده نوسازی و مدرنیسم ایران معرفی می کنند که گویا با انقلاب و خلع آن ها از قدرت اکنون جامعه در پسرفت و قهقرا غوطه ور شده است. در طرف دیگر نیروهای ارتجاعی مذهبی که خود را نماینده سنت معرفی کرده و در این شبه نظریات منبعی برای مشروعیت خود جستجو می کنند و حکومت پس از انقلاب را حق خود می دانند. آنها نه فقط این نظریه را ترویج کرده و می کنند، بلکه کوشیده اند و می کوشند به هر بهایی آن را در عمل نیز تحقق بخشند. آنها در این کارزار بر جوانبی از واقعیت تکیه می کنند که خود در بوجود آوردن آن سهم عمده و اساسی را داشته اند.

اگر برای يك دسته بورژوازی وابسته به امپریالیسم تنها نماینده مدرنیسم در ایران است، برای دسته دیگر سرمایه داری تجاری وابسته تنها نماینده سنت محسوب می شود. در حالی که نه آن مدرن و نه این سنت، نه تنها هیچ "تقابلی" با هم ندارند، بلکه کاملاً بر عکس، ماهیتاً و عملاً هر دو همواره در يك جبهه، رو در روی انقلاب ایران قرار داشته اند و قرار دارند. آنها هستند که جنگ خیالی سنت و مدرنیسم را به سود خود و به زیان مردم ایران به راه انداخته اند و آن را به جنگ با ریش و بی ریش، با حجاب و کم حجاب و بد حجاب و بی حجاب تبدیل کرده اند. و امروز تعجب آور نیست، اگر همین دو جریان همصدا "مرگ انقلاب" را تبلیغ می کنند. برای جناح ارتجاع جمهوری اسلامی خلع از قدرت مساوی با پایان انقلاب است، چنانکه سلطنت طلبان نیز هر تکاپویی برای دفاع از ماهیت انقلاب 57 و یا دفاع از آرمان های آن را "کوبیدن آخرین میخ های تابوت انقلاب ایران" معرفی می کنند. ما در این مقاله می کوشیم این شبه نظریات را تا حد امکان مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم: آیا انقلاب بهمن ضد مدرنیسم بود؟ آیا واقعا هدف انقلاب بهمن 57 بازگشت به سنت ها بود؟ آیا انقلاب ایران حرکتی قهقرايي بود؟ آیا مضمون هر جنبشی برای جلوگیری از پایان آن انقلاب، تلاشی بیهوده برای جلوگیری از دفن انقلاب است؟

جنبه مدرن انقلاب بهمن 57

انقلاب بهمن 57 چه به لحاظ افشار و طبقات شرکت کننده در آن، چه به لحاظ خواسته ها و مطالبات مطرح شده در آن و چه از نظر روش های بکار گرفته شده يك انقلاب کاملاً مدرن بود.

به لحاظ طبقات شرکت کننده، انقلاب 57 بر وسیع ترین لایه های اجتماعی متکی بود و به جز سرمایه داری وابسته به امپریالیسم تمام دیگر افشار و طبقات اجتماعی اعم از سنتی یا مدرن با پیگیری کمتر یا بیشتر در آن شرکت نمودند. بر عکس سرمایه داری سنتی تجاری و سرمایه داری مدرن وابسته از همان ابتدا ولی به اشکال متفاوت در برابر انقلاب قرار گرفتند. انقلاب ایران به لحاظ خواسته ها و مطالبات نیروهای شرکت کننده در آن نیز يك انقلاب کاملاً مدرن بود. توده های مردم شرکت کننده در انقلاب به هیچوجه نوسازی و مدرنیسم یا تجدید را بطور مطلق مردود نمی دانستند، بلکه آنها نوسازی وابسته و ناعادلانه را رد کردند. آنها آنگونه نوسازی را رد کردند که در خدمت طبقه معینی و گروهی اندك قرار داشت. هدف میلیون ها مردمی که در انقلاب شرکت نمودند به هیچ وجه رد دستاوردهای جامعه مدرن نبود، آنها خواهان آن نبودند که مثلاً به جای استفاده از الکتریسته به سنت ها بازگردند و از فانوس و شمع استفاده کنند، یا تلویزیون و یخچال های خود را به دور بریزند و آب آشامیدنی خود را از آب انبارها تامین کنند. مردم نه با هدف خیالی انتقام از مدرنیسم، برعکس، با هدف واقعی تقسیم مدرنیسم، استفاده عادلانه از دستاوردهای آن به انقلاب روی آوردند و شاید بتوان گفت که مهمترین تحول جامعه ما و بزرگترین دستاوردهای انقلاب ایران در همین عرصه تحقق یافت.

انقلاب بهمن 57 به لحاظ روش های آن نیز يك انقلاب کاملاً مدرن بود. ابزارهایی نظیر تظاهرات، راه پیمایی، اعتصاب، پخش اعلامیه و شبنامه، شعارهای شبانه، سخنرانی، تکثیر نوار و ... همگی از جمله ابزارهای مدرن مبارزه است که در انقلاب ایران وسیعاً بکار گرفته شد. تئوری ها و روش هایی نظیر "جنگ چریکی"، "محاصره شهر از روستا"، "توده ای کردن مبارزه مسلحانه" و غیره که عمدتاً اقتباس از تجربه انقلاب هایی بود که در جوامع نسبتاً عقب مانده و با وزن دهقانی بالا رخ داده بود، در انقلاب ایران حتی مجال خودنمایی نیز نیافتند.

سنت ها در انقلاب

با این حال آشکار است که در انقلاب ایران عناصری چشمگیر از گرایش به سنت، به تاریخ به چشم می خورد که به صورت خواست برقراری "جمهوری اسلامی" تبلور یافته بود و در يك سلسله از رفتارهایی خلقی و کنش ها و واکنش های توده ای نیز انعکاس پیدا می کرد. این عناصر در دوران پس از انقلاب در شرایط مبارزه پیچیده میان ارتجاع از یکسو و جبهه انقلاب از سوی دیگر تشدید و تحریف شد.

این واقعیت را چگونه باید تحلیل کرد؟ به چه دلیل خواست برقراری جامعه ای نوین و مدرن در زیر پرچم بازگشت به اسلام تجلی یافته بود؟ برای تحلیل این مسئله باید این نکته را در نظر گرفت که انقلاب ایران نخستین انقلابی نیست که زیر پرچم شعارهای مذهبی یا بازگشت به سنت های کهن تاریخی صورت می گیرد و نه تنها نخستین انقلاب نیست بلکه مارکس این پدیده را ویژه همه انقلاب های تاریخ بشری می داند. فراموش نکنیم که در انقلاب کبیر فرانسه - که هیچکس جنبه مدرن و تاریخی آن را انکار نمی کند - روبسپیر و دانتون لباس های دوران روم را به تن می کردند و با الفاظ و زبان آن دوران سخن می گفتند. مارکس در کتاب "هجدهم برومر لویی بناپارت" با اشاره به این نکته چنین می نویسد:

«سنت تمام نسل های پیشین با تمام وزن خود بر روی دوش زندگان سنگینی می نماید و حتی آن زمان که بنظر می رسد این زندگان مشغول تغییر خود و اشیا هستند، در پی بنای چیزی کاملاً نوین هستند، دقیقاً در همین دوران های بحران انقلابی است که آنها با ترس به سراغ ارواح گذشته می روند، نام آنها، شعارهای آنها، لباس های آنها را به عاریت می گیرند تا بتوانند در صحنه نوین تاریخ با این لباس های مبدل محترمانه، با این زبان عاریتی ظاهر شوند.» (چاپ فرانسه صفحه 16 و 17 تأکید از ما است)

مارکس توضیح می دهد که چگونه انقلاب های 1789 تا 1814 پی در پی در زیر لوای "جمهوری روم" و سپس "امپراطوری روم" ظاهر می شود، چگونه انقلاب 1848 گاه پرچم انقلاب 1789 را برپا می دارد و گاه به سنت انقلابی 1793 تا 1795 باز می گردد. حتی خود اندیشه "جمهوری" در انقلاب فرانسه همانطور که مارکس اشاره می کند به سنت جمهوری روم باز می گشت چنانکه بعداً سلطنت، با امپراطوری روم توجیه می شد.

اما چرا مردم "دقیقاً در همین دوران های بحران انقلابی" در همان زمان که در فکر بنای زندگی نوینی هستند برعکس به سراغ سنت های تاریخی و یادگارهای مذهبی خود می روند؟ چه چیز را در آنها جستجو می کنند؟

مارکس می نویسد: «جمهوری بورژوایی هر قدر هم که فاقد افتخار باشد برای زایش آن کمتر قهرمانی، فداکاری، ترور، جنگ داخلی و خارجی ناگزیر نبوده است و مبارزان برقراری این جامعه در سنت های کلاسیک جمهوری روم، آن آرمان ها و اشکال هنری، آن پندارهایی را یافتند که به آنها نیاز داشتند تا مضمون کاملاً معین بورژوایی مبارزه خود را از خود پنهان کنند، تا بتوانند شور و شوق خود را به سطح يك تراژدی بزرگ تاریخی ارتقا دهند.»

اگر انقلاب فرانسه زیر پرچم جمهوری روم ظاهر می شود، اگر انقلاب ها ریشه های خود را در تاریخ و سنت ها جستجو می کنند، از آنروست که امر انقلاب و برقراری جامعه ای نوین به قهرمانی و فداکاری نیازمند است، ولی هر انقلابی دارای يك مضمون معین طبقاتی است و نیروها و مردم شرکت کننده در آن به خاطر خواست های مشخص روزمره خود و در چارچوب این مضمون در انقلاب ها شرکت می کنند و هیچکس برای بهبود جزئی زندگی روزمره حاضر به فدا کردن اصل زندگی و از جان گذشتگی نیست، در نتیجه لازم می آید که آنها به عمل خود مضمونی فراتر از تحقق خواسته های روزمره را اعطا کنند، لازم می آید که آنها مضمون واقعی انقلاب خود را از خود پنهان کنند و عمل خود را به تاریخ گره بزنند

تا احساس کنند در حادثه‌ای تاریخی یا بقول مارکس در يك "تراژدی بزرگ تاریخی" شرکت می‌کنند.

در عین حال هر انقلابی نیاز به رشته و تسبیحی دارد که بتواند منافع فردی و طبقاتی مختلف را به یکدیگر پیوند زند و آنها را در يك صف واحد درآورد به نحوی که محتوا و محدوده طبقاتی واقعی انقلاب برای هیچ يك از شرکت‌کنندگان در آن روشن نباشد. در اینجا است که انقلاب‌ها نیازمند طرحی به اندازه کافی مبهم از يك جامعه آرمانی هستند، جامعه‌ای که هر کسی بتواند احساس کند که منافع وی در آن تامین خواهد شد. اما توده‌های میلیونی این طرح را در کجا می‌توانند جستجو کنند؟ جز در سنت‌ها و تاریخ خود؟

بدین شکل می‌توانیم درك کنیم که چرا انقلاب ایران با آنکه مضمونی کاملاً مدرن داشت، پرچم برقراری جمهوری اسلامی را برافراشت. مردم برای تبیین طرح جامعه آرمانی به تاریخ مراجعه کردند. این تاریخ دو بخش داشت: بخش سلطنتی و بخش اسلامی. اما بخش سلطنت در يك انقلاب ضد سلطنتی قابل استفاده نبود. لذا آنها بخش اسلامی را برگزیدند، ولی درون سنت‌های اسلامی آن سنت‌هایی را جستجو نمودند که مبارزه آنها را تسهیل می‌کرد و به آن سمت تاریخی می‌داد. آنها این سنت‌ها را با شکل جمهوری که از نزدیک به 70 سال پیش در ایران مطرح شده بود و به لحاظ جهانی نیز برای مردم شناخته شده بود تلفیق نمودند و از درون آن جامعه آرمانی "جمهوری اسلامی" سربرآورد.

اما انتخاب "اسلامی" تنها از سر ناگزیری نبود. جنبش اسلامی به لحاظ عملی يك جنبش بسیار فعال، سازمان یافته و نیرومند بود و به لحاظ تاریخی در ذهن مردم با يك سلسله سنت‌های انقلابی پیوند خورده بود، سنت‌هایی که مسیر مبارزه را هموار می‌نمود و فلسفه شهادت و مکتب عاشورا و امثال آنها به خوبی امکان آنچه که مارکس از آن به عنوان احساس شرکت در يك "تراژدی تاریخی" یاد می‌کند را برای مبارزان این انقلاب و این جامعه نوین آرمانی فراهم می‌آورد.

ما مشابه بسیاری از نمونه‌هایی که مارکس در مورد انقلاب فرانسه مطرح می‌کند را در انقلاب ایران نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. اگر در انقلاب فرانسه پوشیدن لباس‌های دوران جمهوری روم نشان انقلابی بودن به شمار می‌رفت در ابتدای انقلاب لباس روحانیت چنین نقشی را داشت (2) تصویری که البته به سرعت زیر تاثیر واقعیت‌ها فرو ریخت. گرایش‌های مشخص تر دیگری نیز وجود داشت از قبیل نفی کروات که تمثیل و وجه مشخصه طبقات بالای جامعه و بیان نوعی از پوشش تلقی می‌شد که نفی جامعه سلطنتی را تسهیل نمی‌کرد.

یا برعکس آن ظاهر ژولیده و پریشان و یا گرایش به حجاب که همگی جلوه‌ها و اشکال مختلفی بود که خواست تغییر اجتماعی از خلال آنها خود را نمایان می‌ساخت. حتی حجاب اجباری نیز مورد مخالفت نه فقط زنان متعلق به خانواده‌های سنتی، بلکه حتی بخشی از زنان غیر سنتی قرار نگرفت، اما نه بخاطر آن که می‌خواستند از بقیه زنان انتقام بگیرند، بلکه از این جهت که بخش مهمی از زنان به تجربه شناخت پدران و شوهران و برادران خود احساس می‌کردند که بدون فراگیر شدن حجاب در همه سطوح، آزادی آنها به عنوان يك زن ایرانی تحقق نخواهد یافت.

به همین شکل است در مورد زبان. زبان فارسی عجیبی که ایت الله خمینی بدان سخن می‌گفت از سر بی اطلاعی از زبان فارسی نبود. برعکس نوشته‌های وی نشان می‌دهد که کاملاً بر زبان فارسی مسلط بود. حتی سخنرانی‌های به جا مانده از وی مربوط به دوران قبل از انقلاب و یا حوادث 15 خرداد به آن زبانی نیست که پس از انقلاب بدان سخن می‌گفت.

می‌توان معتقد بود که وی این زبان ویژه و نامانوس را آگاهانه بکار می‌گرفت چرا که مردم در آن، ترجمان این دوران نوین، این روحیه نوین، این خواست خلقی برای برپایی جامعه بی‌نوین را درك می‌کردند. به همین شکل ابداع يك سلسله اصطلاحات تازه بود. اصطلاحاتی نظیر "مستضعفان" به جای زحمتکشان "استکبار" به جای امپریالیسم، "طاغوت" به جای

رژیم دیکتاتوری و مشابهات آنها که در جریان انقلاب وسیعاً رواج یافت. این اصطلاحات هر چند که ریشه در منابع اسلامی و قرآنی داشت، اما برای بیان مضمونی کاملاً نوین بکار گرفته می شد.